

نسبت حکمت عملی با شاخه‌های آن در اندیشه فارابی

محمدعلی نوری^۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۱

سطح چهار حوزه و پژوهشگر منطق و فلسفه

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۲/۲۷

چکیده

یکی از مسائل مطرح در بحث از ماهیت علم‌شناختی دانش‌ها و به گونه خاص در بحث از جایگاه و طبقه‌بندی دانش‌ها، نسبت دانش‌ها با دانش عام مشتمل بر آنها و یا به دیگر سخن چگونگی اطلاق دانش عام بر دانش‌های جزئی زیر مجموعه آن است. این بحث به ویژه درباره نسبت حکمت عملی با دانش‌های تحت آن در نگاه فارابی از اهمیت خاص برخوردار است؛ زیرا فارابی بر خلاف دیگر حکما، حکمت عملی را نه چند دانش، بلکه یک دانش می‌شمارد و در جایی هم که فلسفه عملی را به دو صنف تقسیم می‌کند مرادش از این دو صنف نه دو قسم از اقسام مشهور دانش‌های حکمت عملی یعنی اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن است. نوشتار حاضر با تمرکز بر این مسئله تلاش دارد تا پس از بیان سخنان فارابی درباره اقسام دانش و نوع رابطه دانش‌ها با یکدیگر از حیث وحدت و تعدد و چگونگی ارتباط دانش‌های متعدد با هم، به بررسی دیدگاه فارابی درباره ماهیت حکمت عملی و نوع ارتباطش با دانش‌های زیر مجموعه آن بپردازد.

واژگان کلیدی: حکمت عملی، علم مدنی، علوم متعدد، علم کلی و جزئی، اجزای علم واحد، فارابی

مقدمه

در نگاه بیشتر حکمای مسلمان، حکمت عملی همانند حکمت نظری، مقسم برای چند دانش فلسفی است؛ به دیگر سخن همان گونه که حکمت نظری به فلسفه اولی، ریاضیات و طبیعیات تقسیم می‌شود، حکمت عملی نیز که قسیم حکمت نظری است به اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم می‌شود. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۱۴؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۳۰؛ ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۱/۱-۲۲) می‌توان پرسید، آیا از سوی فارابی نیز این سخن پذیرفته شده یا اینکه دیدگاه فارابی به گونه‌ای دیگر است. درباره ماهیت حکمت عملی و نسبت آن با دانش‌های اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن در اندیشه فارابی، پرسش‌های زیر قابل طرح است که پاسخ مناسب به آنها می‌تواند دیدگاه وی در این باره را روشن کند:

1. Email: meshkat1009@gmail.com

۱- آیا از نگاه فارابی حکمت عملی عنوانی عام برای سه دانش سیاست مدن، اخلاق و تدبیر منزل است؟ (همانند حکمت نظری نسبت به فلسفه اولی، ریاضیات و طبیعیات) و به دیگر سخن حکمت عملی مَقْسَم برای دانش‌های تحت آن است به گونه‌ای که خود یک جداگانه نیست؟ یا اینکه حکمت عملی نه یک عنوان عام و مقسم برای این سه دانش بلکه خود دانشی است که همه مباحث مربوط به فعل ارادی انسان در حیطه‌های اخلاق، خانواده و اجتماع مدنی را بررسی می‌کند؟ یا اینکه حکمت عملی خود یک دانش عام و کلی است و تحت آن دانش‌های خاص و جزئی نیز وجود دارند و در حکمت عملی مبادی و احکام کلی دانش‌های خاص تحت آن بررسی می‌شوند؟ البته حالت چهارمی هم به این شکل متصور است که آیا حکمت عملی می‌تواند جزء مباحث فلسفه اولی باشد (چرا که مفاهیم ارزشی که در حکمت عملی از آنها بحث می‌شود در واقع از جنس معقول ثانی فلسفی‌اند؛ زیرا این مفاهیم بند به رفتار انسان و نهفته در دل کنش انسانی هستند و عقل آنها را از نهاد کنش انسانی انتزاع می‌کند)؟ ولی با توجه به اینکه تمرکز نگاشته حاضر بر دیدگاه فارابی است و ایشان حکمت عملی را قسیم حکمت نظری می‌داند و نه بخشی از یک قسم حکمت نظری یعنی فلسفه اولی، این فرض چهارم از موضوع بحث کنونی بیرون است و در اینجا طرح نمی‌شود.

۲- از نگاه فارابی اقسام حکمت عملی بر فرض وجود اقسام برای آن، چه دانش‌هایی هستند و چه نسبتی با حکمت عملی دارند؟

در راستای رسیدن به پاسخ درست این پرسش‌ها و به دست آوردن اندیشه فارابی در این زمینه، نگاشته حاضر بر چند محور تمرکز کرده است. نخست دیدگاه فارابی درباره تقسیمات دانش بیان می‌شود تا به گونه اجمال جایگاه حکمت عملی در میان دانش‌ها از دید وی آشکار شود. سپس دیدگاه فارابی درباره وحدت و تعدد دانش‌ها و نوع ارتباط دانش‌های متعدد با یکدیگر بیان می‌شود تا زمینه بیان فرض‌های موجود برای رابطه حکمت عملی با شاخه‌های آن فراهم شود. پس از آن و در تکمیل سخنان فارابی، به بررسی دیدگاه وی درباره حقیقت دانش کلی (علم عام) و دانش جزئی (علم خاص) و چگونگی ارتباط میان این دو نوع دانش پرداخته می‌شود. در پایان هم اندیشه فارابی درباره ماهیت حکمت عملی و نسبتش با شاخه‌های آن ذکر می‌شود.

تقسیمات دانش

فارابی دانش‌ها را به قیاسی (دانش نظری) و غیرقیاسی (دانش عملی = حِرَف و مهارت‌ها) تقسیم می‌کند و سپس دانش‌های قیاسی را به برهانی، جدلی، مغالطی، خطابی و شعری تقسیم

می‌کند. در نگاه فارابی دانش برهانی، خود به چهار قسم علم الهی، علم تعالیم، علم طبیعی و علم مدنی تقسیم می‌شود:

«و الصنائع منها قیاسیة و منها غیر قیاسیة. فالقیاسیة هی التي اذا التأمّت و استکملت أجزاؤها، کان فعلها بعد ذلك إستعمال القیاس. و غیر القیاسیة هی التي اذا التأمّت و استکملت أجزاؤها، کان فعلها و غایتها أن تعمل عملاً ما من الأعمال، كالطّب و الفلاحة و التجارة و البناية و سائر الصنائع التي هی معدة لیحصل عنها عمل ما و فعل ما. و القیاسیة خمسة: الفلسفة، و صناعة الجدل، و الصناعة السوفسطائیة، و صناعة الخطابة، و صناعة الشعر ... فالمخاطبة الفلسفیة تسمى البرهانیة و هی یلتصم بها تعلیم الحق و بیانہ فی الأشياء التي شأنها أن توقع العلم یقین بالشیء ... و الفلسفة أربعة أقسام: علم التعالیم و العلم الطبيعي و العلم الالهي و العلم المدنی ...» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱۲/۱-۱۴)

فارابی از دانش‌های فلسفه اولی، ریاضیات و طبیعیات با عنوان فلسفه نظری و از دانش علم مدنی با عنوان فلسفه عملی و فلسفه انسانی یاد می‌کند؛ چرا که فلسفه به لحاظ اینکه موضوعش یا حقایق نظری است که انسان توان تصرف در آنها را ندارد یا حقایق عملی است که انسان توان تصرف در آنها را دارد، به فلسفه نظری و فلسفه عملی تقسیم می‌شود:

«و لما کان الجمیل صنفین: صنف هو علم فقط، و صنف هو علم و عمل؛ صارت صناعة الفلسفة صنفین: صنف به تحصل معرفة الموجودات التي لیس للإنسان فعلها و هذه تسمى النظرية، و الثاني به تحصل معرفة الأشياء التي شأنها أن تفعل، و القوة علی فعل الجمیل منها؛ و هذه تسمى الفلسفة العملية و الفلسفة المدنیة. و الفلسفة النظرية تشمل علی ثلاثة أصناف من العلوم: أحدها علم التعالیم، و الثاني العلم الطبيعي، و الثالث علم ما بعد الطبيعيات. و کلّ واحد من هذه العلوم الثلاثة یشتمل علی صنف من الموجودات التي شأنها أن تعلم فقط.» (فارابی، ۱۴۱۳ق: ۲۵۶)

فارابی البته در یک جا دانش‌های یقینی را به نظری، عملی و منطقی تقسیم می‌کند و بنابراین افزون بر برهانی شمردن دانش‌های حکمت نظری و حکمت عملی، دانش منطقی را به گونه مجزا دانشی یقینی در کنار دیگر دانش‌های برهانی می‌شمارد و وظیفه آن را کمک به استخراج شناخت‌های درست در مسائل دیگر دانش‌ها می‌داند. (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱۴/۱-۴۱۵)

۱. وحدت و تعدد علوم

فارابی در بحث وحدت و تعدد دانش‌ها و نوع ارتباط دانش‌های متعدد با یکدیگر می‌گوید وحدت و تعدد دانش‌ها به وحدت و تعدد موضوع آنها برمی‌گردد. وی در این‌باره معتقد است اگر موضوع

دانش‌ها واحد باشد، دانش‌ها با هم اتحاد خواهند داشت و علم واحد را تشکیل می‌دهند و اگر موضوع آنها مختلف باشد، دانش‌ها از یکدیگر متمایز خواهند بود. فارابی اختلاف موضوع دانش‌ها را یا به لحاظ ذات آنها می‌داند مانند تمایز موضوع دانش حساب و موضوع دانش طبیعی و یا به لحاظ حالات آنها می‌داند که خود تمایز موضوع به لحاظ حالات را به سه گونه تصویر می‌کند: الف) موضوع یکی از دانش‌ها تحت موضوع دانش دیگری است؛ ب) موضوع یکی از دانش‌ها جزء موضوع دانش دیگری است؛ ج) موضوع یکی از دانش‌ها نه تحت موضوع دانش دیگری و نه جزء آن است:

«و الصنائع و العلوم تختلف باختلاف موضوعاتها: فان كانت موضوعاتها واحدة بأعيانها، كانت واحدة؛ و ان كانت مختلفة، كانت مختلفة و موضوعاتها تختلف اما بالأحوال و اما بذواتها. و التي تختلف بذواتها مثل موضوع صناعة العدد و موضوع صناعة الهندسة أو العلم الطبيعي. و التي تختلف موضوعاتها بأحوالها، منها ما احداها تحت الأخرى و منها ما احداها جزء للأخرى و منها ما ليست احداها تحت الأخرى و لا جزءاً لها. و الصناعة تكون جزء صناعة متى كان موضوعها نوعاً في الحقيقة لموضوع صناعة أخرى. فلذلك صار النظر في المخروطات جزءاً من الهندسة، اذ كان المخروط نوعاً من المجسمات. و تكون الصناعة تحت صناعة أخرى، متى كان موضوعها اخصاً من موضوع تلك الا أنه مأخوذ بحال تجعله اخص من غير أن يصير بتلك الحال نوعاً لموضوع الصناعة التي هي اعم. و ذلك مثل النظر في الأكر على الاطلاق و النظر في الأكر المتحركة. فان الأكر على الاطلاق هي نوع للجسميات، فلذلك صارت جزء من الهندسة، و الأكر المتحركة ليست أنواعاً للأكر على الاطلاق. فالتى تنظر في الأكر المتحركة ليست هي صناعة الهندسة و لا جزءاً لها، لكنها تحت الهندسة. و كذلك حال علم المناظر في أنه تحت الهندسة، و علم الأتقال تحت المجسمات. و أما التي تختلف موضوعاتها بالأحوال من غير أن تكون احداها جزءاً للأخرى، و لا تحت الأخرى، فهي التي [لا] توجد موضوعاتها بأحوال يصير بها أحدها نوعاً للأخرى، و لا اخص من الأخرى. و ذلك مثل التعاليم و العلم الطبيعي، فانهما جميعاً ينظران في الأجسام و الأطوال، و ليس أحدهما تحت الأخرى، و لا أحد هما جزءاً للأخرى، من قبل أن التعاليم تنظر في الأجسام من جهة ما تقدّر، و العلم الطبيعي ينظر في الأجسام من جهة ما تتحرك، أو من جهة ما هي مادة.» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۳۱۲/۱-۳۱۳)

بر پایه این سخن فارابی می‌توان گفت:

- اگر تعدد موضوع وجود نداشته باشد، تعدد علوم و سخن گفتن از رابطه آنها با یکدیگر

بی‌معنا خواهد بود.

- نیز اگر تعدد موضوع وجود داشته باشد، ولی این موضوع‌های متعدد، تمایز بالذات با هم داشته باشند، ارتباطی (از نوع ارتباط کلی و جزئی یا ارتباط کل و جزء) میان دانش‌های بحث‌کننده از آنها وجود نخواهد داشت.

- اما اگر موضوع دانش‌ها یکی باشد و تمایز آنها به احوال آنها برگردد، می‌توان از ارتباط آنها با یکدیگر سخن گفت که در این صورت یا یکی از آنها جزء دیگری یا تحت آن است و یا احياناً موضوع واحد و مشترک میان آنها به گونه‌ای در هر یک از آنها اخذ نشده که رابطه تحت بودن یا جزء بودن را به دنبال داشته باشد.

- رابطه عام و خاص یا کل و جزء میان دانش‌ها، هنگامی فرض دارد که علم عام یا علم کل نیز همانند علم خاص یا علم جزء، تحقق داشته باشد نه اینکه صرفاً عنوانی ذهنی برای اطلاق بر چند دانش خاص باشد.

- دانش‌هایی که از رابطه کل و جزء برخوردارند، دو دانش جدا از هم نیستند، بلکه دانش جزء در واقع یکی از اجزاء و ابواب دانش کل به شمار می‌رود که تنها به دلیل گستردگی مباحث و مسائل متفرع بر موضوع مقید آن (که نوعی از انواع موضوع علم کل است) می‌توان آن را یک دانش در نظر گرفت با این التفات که زیر مجموعه دانش کل است به گواه این سخن فارابی درباره موضوع مسائل علم: «و کلّ مسألة فان جزءها الموضوع یسمی المفروض ... و المفروضات فی کلّ صناعة هی اما أنواع موضوع الصناعة، و اما أنواع أنواعها، و اما أعراض ذاتیة للموضوع، أو أعراض ذاتیة لأنواعه أو أنواع أنواعه، و اما أعراض للأعراض الذاتیة و اما أنواع للأعراض الذاتیة، و اما أنواع لأنواعها، و اما أن یکون موضوع الصناعة نفسه.» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۳۰۸/۱) بنابراین در نگاه فارابی رابطه کل و جزء میان دانش‌ها، در جایی فرض دارد که علم واحدی داشته باشیم و این علم واحد برخوردار از اجزا و ابوابی باشد که هر یک از این اجزا و ابواب (به دلیل گستردگی مباحث آن حول موضوع مقید که نوعی از انواع موضوع علم کل است) می‌تواند یک علم در نظر گرفته شود. به دیگر سخن می‌توان گفت فارابی رابطه کل و جزء را برای تمایز مسائل و ابواب و فصول و اجزا یک علم از یکدیگر مطرح می‌کند ولی رابطه کلی و جزئی و دیگر رابطه‌ها را برای تمایز خود علوم از یکدیگر مطرح می‌کند.

در مقام انطباق این عبارت فارابی درباره وحدت و تعدد علوم، بر رابطه حکمت عملی با شاخه‌های آن (بر فرض تعدد دانش‌های برهانی بررسی‌کننده افعال ارادی انسان) که آیا به گونه کلی و جزئی است یا به گونه کل و جزء است و یا به گونه دیگر است، می‌توان پس از پذیرش این اصل که میان موضوع‌های دانش‌های حکمت عملی تمایز بالذات وجود ندارد، چنین گفت:

- اگر موضوع دانش‌های حکمت عملی، یعنی افعال ارادی در مسیر سعادت انسان، به گونه مطلق و بدون هیچ قیدی، موضوع همه این دانش‌ها باشد، حکمت عملی یک دانش بیشتر نخواهد بود که همه مسائل مربوط به افعال ارادی در حیطه‌های اخلاق، خانواده و جامعه را بررسی می‌کند؛ زیرا تعدد دانش‌ها فرع بر تعدد موضوع است و با وحدت موضوع، دانش نیز واحد خواهد بود. روشن است که با لحاظ آنچه گفته شد، رابطه کل و جزء میان حکمت عملی و شاخه‌های آن نیز در همین فرض می‌گنجد و تعدد دانش‌های حکمت عملی در صورت وجود رابطه کل و جزء میان آنها، نه از باب وجود تمایز حقیقی میان این دانش‌ها و بر پایه معیار تمایز علوم، بلکه در واقع از باب تعدد مسائل و ابواب و اجزاء گوناگون یک دانش واحد است.

- اگر موضوع حکمت عملی به گونه مطلق در یک دانش بررسی نشود، بلکه افعال ارادی در مسیر سعادت انسان، با تقید به قیدی خاص، موضوع دانش‌هایی خاص باشد که البته این تقید به گونه تحت بودن خواهد بود و نه جزء بودن، عنوان حکمت عملی تنها یک عنوان ذهنی و ناظر به این چند دانش خواهد بود که هر کدام از این دانش‌ها جهت‌هایی از افعال ارادی انسان را بررسی می‌کنند.

- اگر افعال ارادی در مسیر سعادت انسان، در یک دانش با قید اطلاق اخذ شوند و در آن دانش از احکام کلی این موضوع مطلق بحث شود و در دانش‌هایی خاص با قیدی خاص (و البته به گونه تحت بودن و نه جزء بودن) اخذ شوند و در آنها از احکام موضوع مقید بحث شود، حکمت عملی یک دانش عام (و نه مقسم و عنوانی عام برای چند دانش) خواهد بود که تحت آن، دانش‌هایی خاص وجود خواهند داشت.

۲. علم کلی و علم جزئی

برای آشنایی بیشتر با اندیشه فارابی درباره ایجابی یا سلبی بودن رابطه عام و خاص میان حکمت عملی و شاخه‌های آن - با التفات به اینکه وی در برخی از نگاه‌هایش علم عام و علم خاص را به گونه‌ای تعریف می‌کند که علم عام تنها بر فلسفه اولی و علم خاص بر دیگر علوم فلسفی اطلاق می‌شود - شایسته است به بررسی دیدگاه فارابی درباره ماهیت علم کلی و علم جزئی و نوع ارتباط آنها با یکدیگر پرداخت تا زمینه داوری درست در این باره فراهم شود.

فارابی در شناسایی علم کلی و علم جزئی می‌گوید دانش کلی آن است که از عوارض کلی همه موجودات بحث می‌کند و دانش جزئی آن است که موضوعش یک امر خاص است و در آن از عوارض ذاتی این موجود خاص بحث می‌شود:

«ان العلوم منها جزئیة و منها کلیة و العلوم الجزئیة هی التي موضوعاتها بعض الموجودات او بعض الموهومات و يختص نظرها باعراضها الخاصة لها مثل علم الطبيعة ... و اما العلم الکلی فهو الذي ينظر فی الشئ العام لجميع الموجودات مثل الوجود و الوحدة و فی أنواعه و لواحقه و فی الأشياء التي لا تعرض بالتخصیص لشيء شيء من موضوعات العلوم الجزئیة ... و فی المبدأ المشترك لجميع الموجودات.» (فارابی، بی تا: ۴۱)

این تعریف از علم عام و علم خاص، از سوی برخی دیگر از حکما مانند ابن سینا (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۱۸۹-۱۹۰) و ملاصدرا (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۴۴۲/۵) نیز بیان شده است. فارابی در اغراض مابعدالطبیعة تصریح می کند که دانش کلی تنها یک دانش است و آن متافیزیک است که از موجود مطلق بحث می کند؛ زیرا بر پایه این سخن که موضوع دانش کلی باید عام باشد، می گوید اگر دو دانش کلی وجود داشته باشند، هر یک از آنها دارای موضوعی خاص خود خواهد بود و از موضوع خاص دانش دیگر برخوردار نخواهد بود؛ این به معنای آن است که هر کدام از آنها دانش جزئی باشد و نه کلی و بنابراین خلف پیش می آید (فارابی، بی تا: ۴۱)

فارابی این سخن خود را متأثر از ارسطو بیان کرده است. ارسطو دانش را به کلی و جزئی تقسیم می کند و موضوع دانش کلی را موجود بما هو موجود و موضوع دانش جزئی را پاره‌ای از موجود بما هو موجود می داند. (ارسطو، ۱۳۶۶: a1003، ۲۰-۲۵) وی مصداق دانش کلی را متافیزیک می داند که از ویژگی‌های موجود بما هو موجود بحث می کند و دانش‌هایی مانند ریاضی و طبیعی را مصداق دانش جزئی می داند که از ویژگی‌های موجودی خاص بحث می کنند (ارسطو، ۱۳۶۶: a1026، ۲۰-۳۲) ارسطو افزون بر فلسفه اولی، جدل و مغالطه را نیز دانش‌های کلی می شمارد:

«بدین سان موجود چونان موجود نیز دارای عوارض خاصه‌ای است که فیلسوف باید حقیقت آنها را جستجو کند. دلیلش آن است که جدلی و سوفسطایی به سیمای فیلسوف در می آیند؛ زیرا سفسطه تنها وانمود حکمت است و جدلی نیز درباره همه چیز گفتگو می کند؛ اما موجود، موضوع مشترک همه ایشان است. بدیهی است که آنان از آنجا که این چیزها ویژه فلسفه‌اند، درباره آنها گفتگو می کنند؛ زیرا سفسطه و جدل هر دو گرد همان جنس مسائل فلسفه می گردند. تفاوت فلسفه و جدل در نوع توانایی آن و تفاوت فلسفه با سفسطه در گزینش سنجیده زندگی است. فن جدل تمرینی است درباره چیزهایی که فلسفه در پی شناخت آنهاست و سفسطه وانمود فلسفه است، اما به هیچ روی آن نیست.» (ارسطو، ۱۳۶۶: b1004، ۱۵-۲۶)

فارابی به پیروی از ارسطو و با پذیرش همان توضیح ارسطو درباره دانش کلی و جزئی، علمی که دانش کلی در قالب آنها تحقق می‌یابد را همانند ارسطو فلسفه اولی، جدل و مغالطه دانسته است: «الصنائع و العلوم صنفاً: صنف موضوعاته أمور کلیّة، مثل الشیء و الموجود علی الإطلاق، و الواحد و الكثير و صنف موضوعاته موجودات أخص، مثل العدد و العظم و هذه تسمی الصنائع البرهانیة الجزئیة. و الصنائع التي موضوعاتها الامور العامة، منها صنائع الحكمة أعمی الفلسفة الاولى و منها الجدل و منها السوفسطائية و هذه الثلاث ینفصل بعضها من بعض بالمبادی، و بنحو النظر، و بمقدار المعرفة و بالغاية ...» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱/۳۱۰)

فارابی درباره رابطه دو علم کلی و جزئی (به معنایی که ذکر شد) می‌گوید، در فلسفه اولی، هم وجود موضوع و هم مبادی و مقدمات به کار رفته در براهین دانش‌های دیگر اثبات می‌شود؛ از این رو، دیگر دانش‌ها نسبت به متافیزیک، دانش جزئی شمرده می‌شوند. (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱/۳۱۴-۳۱۵) وی همچنین می‌گوید، دانش‌های عام (یعنی فلسفه اولی، جدل و سفسطه)، مبادی مشترک را به صورت مطلق استفاده می‌کنند ولی دانش‌های خاص مبادی مشترک را به صورت خاص، یعنی با تقید به موضوع و محمول مسائل خود به کار می‌گیرند. مقدمات مشترک در علوم جزئی چنانچه مختص به هر دو جزء موضوع و محمول باشد، هر کدام از موضوع و محمول به گونه اولی و بی‌واسطه به موضوع علم نسبت داده می‌شود. اگر مقدمات مشترک در علوم جزئی، تنها مختص به موضوع باشد، جزء محمول، مشترک میان علوم گوناگون خواهد بود و چون در نتیجه قیاس، محمول است، بنابراین عرضی و غیر اولی برای موضوع علم است؛ برای نمونه تساوی و عدم تساوی، عرض ذاتی اولی برای عدد در علم هندسه نیستند، بلکه ذاتی و اولی برای اعم از عدد یعنی کم هستند. همین حکم درباره هر مسئله عام در علم نیز جاری است؛ مثلاً این مسئله در علم طبیعی است که تنها به علم طبیعی اختصاص ندارد: آیا حرکت مستقیم با حرکت دایره‌ای متضاد است؟ نمونه دیگر، این مسئله در علم طبیعی است: آیا مبادی اجسام واحدند یا کثیر؟ واحد و کثیر به وجود علی‌الإطلاق نسبت داده می‌شوند نه به موضوع علم طبیعی. (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱/۳۱۱-۳۱۲)

بر پایه آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که اگر تصویر فارابی از علم کلی و علم جزئی به همان شکلی باشد که مطرح شد، روشن است که وی حکمت عملی را - چه دانشی غیر از شاخه‌های آن بدانند و چه دانش واحد مشتمل بر شاخه‌های آن بدانند و چه یک عنوان عام برای چند دانش بدانند - یک دانش جزئی به حساب می‌آورد.

با این وجود با لحاظ برخی دیگر از سخنان فارابی مانند آنچه درباره وحدت و تعدد علوم گذشت، می‌توان گفت که وی علم کلی و علم جزئی به معنای دو علمی که موضوع یکی از آنها نسبت به موضوع دیگری عام است و در علم عام از مسائل موضوع عام و در علم خاص از مسائل موضوع خاص و مقید بحث می‌شود را پذیرفته است. در این راستا باید توجه داشت که درباره علم کلی و علم جزئی، یک تعریف دیگر (به جز تعریفی که در بالا ذکر شد و علم کلی را به کلی‌ترین دانش و علم جزئی را به همه دانش‌های دیگر که تحت فلسفه اولی هستند معنی کرد) نیز وجود دارد که بر پایه آن، دانش کلی و دانش جزئی به علم فوقانی و عمل سفلانی در قیاس با هم تعریف می‌شوند و هر علم سفلانی در قیاس با علم فوقانی خود، دانش جزئی و هر علم فوقانی در قیاس با علم سفلانی خود، دانش کلی نامیده می‌شود؛ برای نمونه می‌توان به این سخن خواجه طوسی در شرح اشارات ابن سینا اشاره کرد: «اقول: العلم السفلانی یسمى جزئياً بالقیاس إلی الفوقانی، و الفوقانی کلیاً بالقیاس إلیه.» (طوسی، ۱۳۷۵: ۳۰۴/۱)

بر پایه این تعریف دوم، دانش کلی معنای نسبی پیدا می‌کند و بر هر یک از علم‌های فوقانی در قیاس با علم سفلانی خود، دانش کلی اطلاق می‌شود. آشکار است که با مقایسه هر دو تعریف از علم کلی و علم جزئی با یکدیگر، واژه علم کلی دارای دو معنا خواهد بود:

- ۱- دانش کلی مطلق که همان فلسفه اولی است و موضوعش موجود بما هو موجود است؛
- ۲- دانش کلی نسبی که دانش عام و کلی در قیاس با دانش جزئی تحت آن است، مانند علم فیزیک در قیاس با علم نجوم.

البته در مقام جمع میان این دو معنا از علم کلی، می‌توان دانش کلی را به گونه‌ای در نظر گرفت که هر دو معنا را شامل شود؛ به این شکل که علم کلی، دانشی است که موضوعش یک امر کلی است و مسائلس عوارض عام و نه عوارض خاص این موضوع کلی است. مصداق این دانش می‌تواند فلسفه اولی باشد که کلی‌ترین علم است و می‌تواند هر علم کلی در قیاس با علم جزئی تحت آن باشد.

بنابراین درباره ماهیت علم کلی و علم جزئی از دیدگاه فارابی می‌توان - با لحاظ این سخن فارابی «أما العلوم التي موضوعاتها امور خاصة، فهي مثل التعالیم و العلم الطبيعي و العلم الالهي و العلم الاخلاقي»، (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۳۱۱/۱) که حکمت عملی را علم جزئی به معنای نخست آن دانسته است، یعنی دانش تحت فلسفه اولی که کلی‌ترین دانش است؛ و نیز با لحاظ اینکه خود فارابی همان‌گونه که گذشت، درباره رابطه برخی از این علوم جزئی (که تحت فلسفه اولی هستند) با اقسام خود، رابطه تحتیت و جزئیت یک علم برای علم دیگر را پذیرفته است - چنین نتیجه گرفت

که مراد فارابی از کلی بودن فلسفه اولی، علم کلی مطلق است و وی در کنار این علم کلی، وجود علم کلی در قیاس با علم جزئی تحت آن را نیز می‌پذیرد. گواه دیگر این سخن آن است که فارابی و دیگر کسانی که علم کلی را به کلی‌ترین دانش معنا کرده‌اند، این معنا را در بحث از ماهیت فلسفه اولی و موضوع آن و نسبتی که این دانش با دیگر دانش‌ها دارد مطرح کرده‌اند.

۳. دیدگاه فارابی درباره واحد بودن یا متعدد بودن دانش حکمت عملی

از سخنان فارابی در برخی از نگاشته‌هایش به دست می‌آید که وی حکمت عملی را دانشی می‌داند که در کنار دانش‌های فلسفه اولی، ریاضیات و طبیعیات، اقسام چهارگانه علوم فلسفی را تشکیل می‌دهند. برای نمونه می‌توان به این عبارات فارابی استناد کرد:

«و الفلسفة أربعة أقسام: علم التعالیم و العلم الطبيعي و العلم الالهی و العلم المدني ... و العلم المدني يشتمل على النظر في السعادة التي هي بالحقیقة سعادة، و فیما هو سعادة بالظن لا بالحقیقة، و فی الأشياء التي اذا استعملت فی المدن، نال بها أهلها سعادة، و تعرف الأشياء التي اذا استعملت فی المدن عدلت بأهلها عن السعادة. و هذا العلم یسمى الفلسفة الإنسانية، و یسمى العملية، لأنها انما تفحص عن الأشياء التي شأنها أن تعمل بالارادة و تنال بالارادة.» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱۳/۱-۱۴)

«أما العلوم التي موضوعاتها امور خاصة، فهي مثل التعالیم و العلم الطبيعي و العلم الالهی و العلم الاخلاقی.» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۳۱/۱)

بر پایه این سخنان فارابی، حکمت عملی دانشی واحد و نه متعدد است که از سعادت و شقاوت انسان و ملکات و افعال ارادی انسان در مسیر سعادت و شقاوت بحث می‌کند. دلیل این دیدگاه فارابی آن است که وی انسان را مدنی‌الطبع می‌داند و رسیدن انسان به سعادت و کمال نهایی را در اجتماع و تعامل انسان‌ها با یکدیگر محقق می‌داند و بنابراین مباحث مربوط به اخلاق و نظام خانواده را در فضای جامعه مدنی و احکام مربوط به آن مطرح می‌کند. گواه این سخن، عبارات خود فارابی است که به بخشی از آنها اشاره می‌شود:

«و یتبین له مع ذلك فی هذا العلم أن كل إنسان إنما ينال من ذلك الكمال قسطا ما و إن ما يبلغه من ذلك القسط كان أزيد أو أنقص؛ إذ جميع الكمالات ليس يمكن أن يبلغ (ها) وحده بانفراده دون معاونة ناس كثيرین له. و إن فطرة كل إنسان أن يكون مرتبنا فیما ينبغي أن یسعی له بإنسان أو ناس غيره، و كل إنسان من الناس بهذه الحال. و إنه كذلك يحتاج كل إنسان فیما له أن يبلغ من هذا الكمال إلى مجاورة ناس آخرين و اجتماعه معهم. و كذلك فی الفطرة الطبيعية لهذا الحيوان أن يأوی و یسكن مجاورا لمن هو فی نوعه؛ فلذلك یسمى الحيوان

الإنسی و الحيوان المدنی. فيحصل هاهنا علم آخر و نظر آخر يفحص عن هذه المبادئ العقلية و عن الأفعال و الملكات التي بها يسعى الإنسان نحو هذا الكمال؛ فيحصل من ذلك العلم الإنسان و العلم المدنی.» (فارابی، ۱۴۱۳ق: ۱۳۹-۱۴۰)

- «ثم بعد ذلك يشرع في العلم الإنساني ... و هذا هو العلم المدنی. و هو علم الأشياء التي بها أهل المدن بالاجتماع المدنی ينال السعادة كل واحد بمقدار ما له أعد بالقطرة.» (فارابی، ۱۴۱۳ق: ۱۴۱-۱۴۲)

- «و أن وجه وجودها (أى السعادة) فى الإنسان أن تكون الأفعال و السنن الفاضلة موزعة فى المدن و الأمم على ترتيب و تستعمل استعمالاً مشتركاً.» (فارابی، ۲۰۰۵: ۱۰۲-۱۰۳)

- «أنّ المنزل جزء مدينة، و المنازل فى المدينة فالأغراض منها أيضاً مختلفة إلا أنه يجتمع من تلك الأغراض المختلفة إذا كملت و اجتمعت، تعاون على تكميل غرض المدينة.» (فارابی، ۱۹۹۳: ۴۱-۴۲)

با لحاظ این سخنان می‌توان نتیجه گرفت که فارابی حکمت عملی را یک دانش کلی به معنای علم کلی در سنجش با علم جزئی تحتش نمی‌داند، بلکه آن را یک دانش واحد و مشتمل بر اجزا و ابوابی می‌داند که از عوارض ذاتی افعال ارادی انسان در همه حیطه‌های اخلاقی، اجتماع منزلی و اجتماع مدنی بحث می‌کند که به دلیل اینکه حیطه اخلاق و اجتماع منزلی از حیطه اجتماع مدنی جدا نیست بلکه در طول آن و برای رسیدن به غایت اجتماع مدنی است، از حکمت عملی با عنوان «علم مدنی» یاد می‌کند.

همچنین شاید بتوان گفت فارابی به پیروی از سخنان ارسطو در اخلاق نیکوماخوس، دانش اخلاق و دانش تدبیر منزل را جزء دانش سیاست مطرح کرده است؛ زیرا ارسطو در این کتاب دانش سیاست را برترین دانش عملی می‌داند که همه دانش‌های عملی دیگر را به کار می‌گیرد. (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۰۹۴b، ۱-۱۲)

۴. تقسیم حکمت عملی به دو دانش «صناعت خلقیه» و «فلسفه سیاسیه» از سوی فارابی

با وجود آنچه درباره دیدگاه فارابی گذشت که وی حکمت عملی را یک دانش کلّ مشتمل بر همه مباحث افعال ارادی انسان در حیطه‌های اخلاق، اجتماع منزلی و اجتماع مدنی می‌داند، از سخنان فارابی در کتاب «التنبیه على سبيل السعادة» به دست می‌آید که وی حکمت عملی را یک عنوان عام برای دو صنف دانش می‌داند که یک صنف آن، دانش شناخت افعال نیک و ملکات نفسانی که منشأ صدور افعال نیک هستند و نیز قدرت بر ایجاد آنها در نفس است و این جزء از حکمت عملی،

«صناعت خلقیه» نام دارد. صنف دیگر، دانش شناخت چیزهایی است که سبب تحصیل افعال و ملکات نیک در سطح جامعه و حفظ آنها در میان مردم می‌شوند و این جزء، «فلسفه سیاسی» نام دارد: «و لما كان الجمیل صنفین: صنف هو علم فقط، و صنف هو علم و عمل؛ صارت صناعة الفلسفة صنفین: صنف به تحصل معرفة الموجودات التي ليس للإنسان فعلها و هذه تسمى النظرية، و الثاني به تحصل معرفة الأشياء التي شأنها أن تفعل، و القوة على فعل الجمیل منها؛ و هذه تسمى الفلسفة العملية و الفلسفة المدنية. و الفلسفة النظرية تشمل على ثلاثة أصناف من العلوم: أحدها علم التعالیم، و الثاني العلم الطبيعي، و الثالث علم ما بعد الطبيعيات ... و الفلسفة المدنية صنفان: أحدهما يحصل به علم الأفعال الجميلة و الأخلاق التي تصدر عنها الأفعال الجميلة، و القدرة على أسبابها [و به تصیر] الأشياء الجميلة قنية لنا؛ و هذه تسمى الصناعة الخلقية و الثاني يشتمل على معرفة الأمور التي بها تحصل الأشياء الجميلة لأهل المدن، و القدرة على تحصيلها لهم و حفظها عليهم؛ و هذه تسمى الفلسفة السياسية؛ فهذه جمل أجزاء صناعة الفلسفة.» (فارابی، ۱۴۱۳ق: ۲۵۶-۲۵۷)

فارابی همین مضمون را در کتاب «احصاء العلوم» نیز بیان کرده است:

«و هذا العلم جزئان: جزء يشتمل على تعريف السعادة، و تمييز ما بين الحقيقة منها و المظنون به و على إحصاء الأفعال و السير و الأخلاق و الشيم الإردادية الكلية التي شأنها أن توزع في المدن و الأمم، و تمييز الفاضل منها من غير الفاضل. و جزء يشتمل على وجه ترتيب الشيم و السير الفاضلة في المدن و الأمم، و على تعريف الملكية التي بها يمكن السير و الأفعال ترتيب أهل المدن، و الأفعال التي بها يحفظ عليهم ما رتب و مكن فيهم، ثم يحصى ...» (فارابی، ۲۰۰۵: ۱۰۴-۱۰۵)

در تأیید اینکه سخن فارابی در *احصاء العلوم* هماهنگ با سخن وی در *التبیه على سبيل السعادة* است، می‌توان به دیدگاه فارابی درباره مسائل حکمت عملی در *احصاء العلوم* استناد کرد. وی در این کتاب مسائل حکمت عملی را چنین بر می‌شمرد:

- ۱- انواع افعال و سنن ارادی؛
- ۲- انواع ملکات، اخلاق و سجایایی که افعال و سنن از آنها پدید می‌آیند؛
- ۳- انواع غایاتی که انسان برای رسیدن به آنها افعال و سنن را انجام می‌دهد؛
- ۴- چگونگی دستیابی انسان به غایات و نیز چگونگی ترتیب یافتن این غایات در انسان و همچنین چگونگی حفظ آنها در انسان در راستای تامین سعادت و کمال نهایی. (فارابی، ۲۰۰۵: ۱۰۲)

آشکار است که مسائل شماره ۱ الی ۳ در جایگاه مسائل «صناعت خلقیه» است و مسئله شماره ۴ در جایگاه مسائل «فلسفه سیاسیه» است. بنابراین فارابی در دو کتاب «التنبیه علی سبیل السعادة» و «احصاء العلوم»، حکمت عملی را تنها مشتمل بر مسائل دانش‌های اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن نمی‌داند، بلکه این حیطة را بخشی از حکمت عملی می‌داند و بخش دیگر حکمت عملی را چگونگی پیاده کردن این مسائل (افعال و فضائل انسانی) در سطح اجتماع و حفظ آنها در میان مردم می‌داند تا با پیاده شدن و حفظ آنها در سطح اجتماع و میان مردم، جامعه انسانی و تک تک افراد جامعه به سعادت نهایی خود برسد.

بر پایه این سخنان فارابی، به دست می‌آید که دیدگاه پایانی وی عبارت از آن است که حکمت عملی یک عنوان عام برای دو دانش است که البته یک قسم آن یعنی «صناعت خلقیه» همه احکام افعال ارادی و ملکات نفسانی انسان در حیطة‌های اخلاق، خانواده و جامعه را بررسی می‌کند و قسم دیگر یعنی «فلسفه سیاسیه» تدبیر اجتماع انسانی و پیاده کردن صناعت خلقیه در سطح اجتماع را بررسی می‌کند. این باور فارابی به سبب آن است که در نگاه وی شناخت مسائل حکمت عملی، تنها بخشی از سعادت جامعه انسانی را تأمین می‌کند و بخش دیگر که بسیار مهم است و انسان‌ها با آن به سعادت واقعی خود دست می‌یابند، تدبیر و چگونگی چاره‌جویی برای پیاده شدن این مسائل شناختی در سطح اجتماع انسانی است.

نتیجه‌گیری

با بهره‌گیری از سخنان فارابی در نگاشته‌های گوناگونش می‌توان اندیشه فارابی درباره نسبت حکمت عملی با اقسامش را چنین توضیح داد که از یک سو در نگاه وی انسان یک موجود اجتماعی و مدنی‌الطبع است که بالفعل شدن استعدادها و تحقق کمالات نهایی وی در بستر اجتماع و جامعه مدنی شکل می‌گیرد؛ از دیگر سو، از دید وی حکمت عملی دانشی است که همه افعال برآمده از اراده نطقی انسان در مسیر سعادت - اعم از افعال در حوزه اخلاق، افعال در حوزه اجتماع منزلی و افعال در حوزه اجتماع مدنی - را بررسی می‌کند. به همین دلیل فارابی حکمت عملی را دانشی واحد می‌داند که همه شاخه‌های آن در حکم اجزای این دانش واحد شمرده می‌شوند. با این وجود نباید این سخن را نادیده گرفت که فارابی واحد بودن حکمت عملی را تنها در فضای بحث از فضائل نظری (به معنای علوم قیاسی فلسفی و برهانی) مطرح می‌کند که یکی از این فضائل نظری، شناخت افعال ارادی و ملکات نفسانی و چگونگی قدرت پیدا کردن انسان بر این افعال و

ملکات است؛ زیرا با التفات به اینکه وی با نظر گرفتن غایت حکمت عملی که رسیدن اجتماع انسانی به کمال نهایی است، تحقق این غایت را تنها با شناخت افعال ارادی و منشأ آنها یعنی ملکات نفسانی و قدرت بر تحقق آنها در انسان کافی نمی‌داند، بلکه وظیفه حکمت عملی را افزون بر این شناخت که از آن به «صناعت خلقیه» یاد می‌کند، تدبیر برای تحقق و حفظ این فضیلت نظری در سطح اجتماع انسانی می‌داند که از آن به «فلسفه سیاسیه» (= چاره‌جویی برای پیاده شدن فضائل خلقی در بدنه اجتماع و در ارکان و نظامات حاکمیت سیاسی) تعبیر می‌کند.

منابع

۱. ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله (۱۴۰۴ق)، *مدخل منطق شفاء*، مراجعه ابراهیم مدکور، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۲. _____ (۱۳۶۴)، *النجاة*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. ارسطو (۱۳۸۵)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
۴. _____ (۱۳۷۹)، *مابعدالطبیعیه (متافیزیک)*، ترجمه شرفالدین خراسانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات حکمت.
۵. قطب‌الدین شیرازی، محمودبن‌مسعود (۱۳۸۳)، *شرح حکمة الإشراف*، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۶. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الاربعة*، تحقیق رضا محمدزاده، چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۷. _____ (۱۳۸۲)، *شرح الهیات شفاء*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۸. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵)، *شرح الإشارات و التنبیهاة*، چاپ اول، قم: نشر البلاغة.
۹. فارابی، محمدبن‌محمد (۲۰۰۵)، *احصاء العلوم*، تحقیق عثمان‌آمین، چاپ اول، پاریس: دار بیبلیون.
۱۰. _____ (۴۱۳ق)، *الأعمال الفلسفیة*، تحقیق جعفر آل‌یاسین، بیروت: دارالمناهل.
۱۱. _____ (۱۹۹۳)، *فصول منتزعة*، تحقیق فوزی متری نجار، چاپ اول، بیروت: دارالمشرق.
۱۲. _____ (بی‌تا)، *المجموع*، مصر: بی‌جا.
۱۳. _____ (۱۴۰۸ق)، *المنطقیات*، تحقیق و مقدمه محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی.